

امید که نیافریدیم حداقل قطع امید نکنیم

تیشه به ریشه نشانگاه امید و هویت مردم نزنیم

بنام ارزشها پا روی ارزشها و داشته های مردم نگذاریم

مهرزاد شفیع پور

درخت مورد احترام روستای زواردشت در الموت شرقی، مهرزاد شفیع پور دی ماه ۱۴۰۰

آن درخت، این نش، آن سکو، این دیوار، آن دکان، این گذر، این خانه، آن معبد، این خانقاه، آن دیر، این مسجد آن کلیسا و ... همه و همه می توانند اجزای فضایی باشند که در آن خاطره جمعی نسل ها به هم پیوند خورده است. این فضا و آن محیط می تواند مکانی باشد که خاطره های کودکی ما بر آن نقش بسته باشد.

می تواند درختی باشد که هزاران سال، هزاران انسان برای برآورده کردن تمناها و آرزوهایشان به آن دخیل بسته و حتی امیدشان را به شاخه های آن گره زده باشند. پس آن درخت، این دیوار، این نش و آن گذر و این کنج، از آن که دیوار و گذر باشند؛ مکان انباشت خاطره های جمعی و هویت ما هستند، مکان انباشت فرهنگ ما، مکان انباشت سنت های جاری و گاه منسوخ مکان صور خیالی مردمان ماست.

عناصر فرهنگی همواره با توجه به سه مقوله مکان (جغرافیا)، فضا (شبکه ها و روابط اجتماعی) و زمان (تاریخ) پیوندی وثیق با هویت ما دارند و هویت همواره تحت تأثیر ویژگی های این سه پدیده می باشد. لذا هدف این یادداشت در میان گذاشتن تجربه و حس درونی خود و انتقال آن به مخاطبین و در واقع هشدار است برای برانگیختن حس مسئولیت پذیری تک تک ما در برابر عناصر هویت فردی، قومی و ملی مان به عنوان انسان ایرانی تا مبادا بی تفاوتی ما باعث ویرانی بیشتر موارث وطن شود.



شنوم؛ شاهد آه و حسرت آن مردم و آن پیرمرد الموتی ام که درختان کهنسال روستایش را قطع کرده و بجای آنها برایش مسجد ساخته اند. لذا وقتی دغدغه این مردمان را با تجربه و دغدغه های خود در مورد زادگاهم چنار دم چهر (که نامش برگرفته از سه درخت کهنسال چناریست که در دل آن سر به فلک کشیده اند) مقایسه می کنم این افکار مرا به شدت تحت تأثیر قرار می دهند و به دلهره همیشگی ام دامن می زند که مبادا اهریمن به مهمترین هویت زادگاه من (همچون مدرسه تاریخی محل زادگاه و تحصیل با آن سبک معماری زیبایش که تمام خاطرات دوران کودکیم بر طاقها و دیوارهای زیبای آن نقش بسته بودند که به دلیل غفلت مردم و تعصب کور مدیران تخریب گردید) یعنی درختان چنار آن دست اندازی کند و آنها را ریشه کن کند.

روزگاری در هر گذری، هر کوی و برزنی، هر جا و مکانی از فلات ایران، پر از نشان امید و عناصر هویتی بر جا مانده از نیاکان ما در این فلات بود. اکنون این نمادها به باد فنا سپرده شده اند که متأسفانه اکثر عناصر فرهنگی و هویتی حوزه تمدن ایرانی یا تخریب یا در آستانه تخریب هستند.

هرآنجا که امید بود و روشنی به یاس و تاریکی بدلش کردند. هر آنجا که نشان و نمادی از هویت و میراث گذشتگان خود دیدیم به سخره گرفته شدند یا رها شدند تا دستان اهریمنی آنها را از پای در آورند.

طی گفتگوهای صورت گرفته شده وقتی گفته های چند تن از مردم خراسان در تربت جام و تایباد را در مورد تبعض و بی-توجهی مدیران میراث فرهنگی نسبت به میراث نیاکانشان را می-

خود دارند. سرانجام اینکه باور تمایز فرهنگی ایران، بر اساس و نشانه مشترک هویت ایرانی و نیروی پیوند دهنده مردمان ایران در طول قرن‌های گذشته بوده است. لذا ادبیات فارسی و به ویژه شعر فارسی، عنصر محوری این نیروی پیوند دهنده و تمایز فرهنگی مشخص را تشکیل می‌داده است.^۵

لیکن باید هوشیار باشیم زیرا فرهنگ و هویت هر ملت یا قومی بدون نماد، نشان و زبان خاص خود نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا فرهنگ بدون نماد در خود هیچ معنای مشترکی در بین مردم نخواهد داشت. اینجاست که پیوند بین اشیاء، جانداران و نمادها را می‌توان یافت. انسان‌ها نمادها را به آرمان‌هایی چون خدایان و عشق ارتباط می‌دهند.

لذا فرهنگ و هویت ایرانی بدون عناصر فرهنگی خود بخصوص زبان فارسی و خرده فرهنگ‌های قومی و زبانی در درون آن بی‌معناست. لذا هویت علاوه بر اینکه دارای بعد فلسفی و روانی است، جنبه خاص و محض فرهنگی به خود می‌گیرد.

فرهنگ از نگاه تیلور جامعه شناس معروف، عبارت است «محیط و فضای ذهنی اجتماعی». فرهنگ شامل زبان، دین، سنن، ارزشها، توقعات، دانشها، و شیوه‌های فکری و اسلوب زندگانی است. به عبارت دیگر، آنچه در محیط انسانی و اجتماعی ما طبیعی محض نیست، فرهنگ و فرهنگی است. علاوه بر این، جایی که دست انسان ناخنکی به طبیعت می‌زند و مثلا بر سنگی حکاکی نماید و در دل کوهی تونلی بسازد و آواز تیشه‌ای بر بیستونی منعکس نماید، مجرای رودخانه‌ای را تغییر دهد، دو درختی را به هم پیوند زند و طغرای فرهنگی خود را بر طبیعت بی‌جان بسته است. از این

علی‌ایحال روی هم رفته وجود عناصر هویتی در هر کوچه و برزن این سرزمین برای عامه مردم آن در سینه دم تاریخ به شکل جدی و مستقیم یا صوری و غیرمستقیم برای همه اقوام و فرقه‌های آن منبع هویت مشترک است. حتی اگر این هویت با ذات فرد و گروه انطباق نداشته باشد الزاما نافی آن هم نیست. بنابراین خارج از وجوه سیاسی و عقیدتی، طبیعت ما انسانها با آنکه از هر یک از ما موجودی کاملا منحصر به فرد در مقایسه با فرد دیگر می‌سازد، گاهی آنچنان در عناصری ما را به هم نزدیک می‌کند که گویی پاره گم گشته خویشتیم که هر یک بر حسب اتفاق یا تصادف کنار همدیگر آمده‌ایم. رفیق حجره، گرمابه و گلستان بودن، الزاما تنها مبتنی بر آموزش و پرورش و تأدب محض نیست، بلکه پایه-ای در شیمی (بدنی) ما دارد، علاوه بر همخوانی روانی^۳. یعنی که این هماهنگی فرهنگی ما نیست که گاهی ما را از هویتی واحد یا حداقل متشابه برخوردار می‌کند، بلکه هماهنگی بیولوژیکی و شیمیایی است (که علاوه بر تشابه فرهنگی یا علیرغم اختلاف فرهنگی) به هویت ما شکل می‌دهد و در زمینه انطباق ما به ذات کارساز می‌گردد.^۴

در ایران قرن حاضر نیز همانند بسیاری از جوامع دیگر، وابستگی-های قومی و زبانی و علایق و ایلی غالباً با هویت ملی رقابت می‌کنند. با این همه و با وجود این هویت‌های چندگانه، بیداری فرهنگی دارای ریشه‌های عمیق و بیداری تاریخی نسبت به تداوم تاریخ طولانی و متمایز کشور، همچون نیرویی انسجام بخش و قدرتمند بر جریانهای گوناگون تفرقه انداز غلبه کرده است. یافته‌های یک بررسی ملی در سال ۱۳۸۰ نشان می‌دهد که مردم روابط، علایق و وابستگی‌های بسیار نیرومندی به هویت ایرانی



درخت مورد احترام، مقبره جامی در تربت جام، مهرزاد شفیعی پور اسفند ماه ۱۳۹۶



تصویر سمت راست مربوط درخت کهنسال روستای زواردشت و تصویر سمت چپ مربوط به درخت معروف به چنارخونبار روستای زرآباد در الموت شرقی، مهرزاد شفیع پور دی ماه ۱۴۰۰

عواملی که هویت بصری و کالبدی را شکل می دهند، باعث تقویت حوزه عمومی و هویت جمعی می گردد. بناهای تاریخی، مذهبی و فرهنگی، باغ ها و محوطه های عمومی، گذرها، رودخانه ها، دریاچه ها و... جزء آن دسته از فضاهایی هستند که بار اجتماعی داشته و حاوی پیام و مفاهیمی وابسته به فرهنگ بومی و قومی این مرز و بوم اند. بنابراین این فضاها و عناصر مهمترین عناصر هویت ساز این سرزمین اند که حفاظت از هر یک از این عناصر هویت ساز نخست برعهده حاکمیت و مدیران میراث فرهنگی و در مرتبه بعدی برعهده همه مردم است.

منابع:

۱. علی الحسینی، مهران و نفیسه نگارش، (۱۳۸۹)، تجلی فضاهای جمعی در سکونتگاههای روستایی، مسکن و محیط، شماره ۳۲، ص ۳۱.
۲. همان.
۳. احمدی، احمد، (۱۳۸۳)، ایران، هویت، ملیت و قومیت، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ص ۲۴۶.
۴. الطائی، علی، (۱۳۸۲) بحران و هویت قومی در ایران، چاپ دوم، نشر شادگان، تهران، ص ۵۹.
۵. همان، ۵۷.
۶. اشرف، احمد، (۱۴۰۰)، هویت ایرانی، ترجمه احمد احمدی، انتشارات نی، ص ۲۲۲-۲۲۱.
۷. همان.
۸. احمدی، احمد، (۱۳۸۳)، ایران، هویت، ملیت و قومیت، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ص ۲۴۶.
۹. اشرف، احمد، (۱۴۰۰)، هویت ایرانی، ترجمه احمد احمدی، انتشارات نی، ص ۲۲.

دیدگاه عام، فرهنگ برچسب خاصی بر هویت ما می گذارد و حتی به ظاهر، بر ماهیت آن پرتو می افکند. اما هویت با سه مقوله مکان (جغرافیا)، فضا (شبکه ها و روابط اجتماعی) و زمان (تاریخ) پیوندی وثیق دارد و از ویژگی ها و تأثیرات این سه پدیده متأثر می شود. اما هویت قومی که ناشی از روابط اجتماعی است « از دوران پیش از تاریخ همچنان تداوم داشته است، ریشه در احساس تعلق به طایفه، تیره، قبیله، قوم و ایل دارد. افراد یک قوم یا طایفه که نیا و آداب و رسوم و کلاتران و کدخدایان مشترک دارند، در سرزمین معین زندگی می کنند، هم زبان اند، با یکدیگر در زمینه های اقتصادی همیاری دارند برای دفاع از منافع جمعی قوم و قبیله می جنگند و معمولاً با نام معین و هویت جمعی مشخص از اقوام و طوایف دیگر متمایز می شوند. ۸.

لیکن باید هوشیار باشیم

زیرا فرهنگ و هویت هر ملت یا قومی بدون نماد، نشان و زبان خاص خود نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا فرهنگ بدون نماد در خود هیچ معنای مشترکی در بین مردم نخواهد داشت. اینجاست که پیوند بین اشیاء، جانداران و نمادها را می توان یافت. انسان ها نمادها را به آرمان هایی چون خدایان و عشق ارتباط می دهند. لذا فرهنگ و هویت ایرانی بدون عناصر فرهنگی خود بخصوص زبان فارسی و خرده فرهنگ های قومی و زبانی در درون آن بی معناست.

در پایان روی هم رفته می توان گفت وجود هویت قومی در کنار